

# جمهوری یا پادشاهی؟

ناصر ایرانپور

تازگیها در سایتهایی اینترنتی خبری درج شده است که گویا «کنگره‌ی ملیتهای ایران فدرال» در پی توافقی با آقای رضا پهلوی با ابقای مجدد سلطنت در ایران منوط به فدرالیزه کردن کشور موافقت کرده است. این تشکل نیز در بیانیه‌ای تلویحاً آن را پذیرفته است. لذا به نظر می‌رسد که این خبر صحت داشته باشد.

اینجا من لازم می‌دانم، بعنوان یک انسان دمکرات، گرد و ایرانی نظر خود را در ارتباط با مقوله‌ی سلطنت و جمهوری به صراحت و اختصار به استحضار علاقمندان این موضوع برسانم.

۱. در ادبیات سیاسی کلاسیک، سلطنت بعنوان یک نهاد و نظام ارتجاعی و جمهوری چون یک نهاد و نظام دمکراتیک معرفی می‌شود. علت اصلی آن مورثی بودن شاه و عدم امکان انتخاب و عزل آن از راه انتخابات آزاد و برعکس آن، یعنی انتخابی بودن نهاد ریاست جمهوری در نظام جمهوری است. این یک اصل و معیار تجربیدی بسیار درست است و فی‌الذات نمی‌توان با آن مخالفتی داشت. اما واقعیهایی کنونی کشورهای «پادشاهی» و نظامهای «جمهوری» درستی این اصل را زیرسوال برده‌اند، چه که اولی‌ها در پراکتیک و در هر شرایطی به خودی خود ارتجاعی و استبدادی و دومی‌ها مترقی و دمکراتیک نمی‌باشند. امروزه باتوجه به بغرنجی جوامع، برای ارتجاعی و یا دمکراتیک خواندن نظامها اندیکاتورها، پارامترها و فاکتورها و شاخص‌های زیادی مبنای سنجش قرار می‌گیرند. انتخابی بودن و یا نبودن شخص اول کشور نه تنها مکفی نیست، بلکه حتی پراکتیزه شدن وسیع انتخابات نیز از کشورها به خودی خود نظامهای دمکراتیک نمی‌سازد. مگر کم کشور داریم با نهاد غیرانتخابی سلطنت، اما بسیار نیز دمکراتیک هستند و اما کشورهایی نیز داریم که «جمهوری» هستند و اما جزو ارتجاعی‌ترین و مستبدترین کشورهای جهان بشمار می‌آیند؟ به طبع آن، نه می‌توان هر آن کس یا جریان را که از وجود نهاد سلطنت دفاع کند، به خودی خود مرتجع شمرد و نه هر که جمهوری‌خواه است، دمکرات می‌باشد.

۲. اینجا جهت رفع هرگونه سوء تفاهم احتمالی گفته شود که من هر چند جمهوری‌خواه، به تعبیر کلاسیک، نیستم، اما از نظامی پارلمانی با نهاد ریاست جمهوری دفاع می‌کنم. و در صورت وجود امکان گزینش بین این دو نظام (پارلمانی سلطنتی و نظام پارلمانی جمهوری) - چنانچه تمام مؤلفه‌های دمکراتیک در هر دو نظام بطور یکسان وجود داشته باشند - از گزینه‌ی نظام پارلمانی جمهوری است که بعنوان نظام ایدآل خود دفاع خواهم نمود، چون به هر حال در آن امکان انتخاب و عزلی که به مردم داده می‌شود، به نسبت نظام با نهاد سلطنت بیشتر است. حتی اگر سلطنت و دربار در ابتدا آب زلال هم باشند، چون متحرک نیستند، پاسخگو نیستند و کنترل دمکراتیک بر آن اعمال نمی‌شود، پس از مدت زمانی کوتاه، دست کم در روابط درونی خود به فساد می‌گرایند. دلایل زیادی به نفع گزینه‌ی نهاد جمهوری وجود دارند که مهمترین آن همین دورانی بودن و مقطعی بودن زمان تصدی رئیس جمهور است. دلیل دومی آن برای کشوری چون ایران بافت متنوع ملی می‌باشد: رئیس جمهور به هر حال می‌تواند هر بار از یکی از ملیتهای متشکل این کشور باشد. چنین امکانی اما در صورت وجود پادشاهی وجود ندارد و شاه از تنها یک ملیت خواهد بود و خواهد ماند. این به خودی خود مشکل ساز و تنش‌زا است. تازه فاکتور مذهب هم عامل بسیار مهمی است: بالاخره در دینی چون اسلام نیز مذاهب گوناگون وجود دارند و شاه مثلاً مسلمان بالاخره یا شیعه است یا سنی. هر چه باشد طرفی خود را حکومت‌کنندگان و دیگری حکومت‌شوندگان می‌پندارد. تکلیف پیروان ادیان دیگر و باورهای فلسفی غیر متافیزیکی چون اومانیزمها چه می‌شود؟ و بالاخره در هر جامعه‌ی سالم طیفهای سیاسی مختلفی وجود دارند. مشکل است بتوان ادعا کرد که شاه انسانی فراملی، فرادینی، فراعقیدتی، فراسیاسی و فراطبقاتی است. خوب چنانچه نیست، تکلیف گروههای ملی، قومی، دینی، غیردینی و سیاسی دیگر چه خواهد شد؟ آیا شاه قادر خواهد شد، همه‌ی اینها را و در واقع همه‌ی مردم را بدون در نظر داشت وابستگی ملی، قومی، دینی، مذهبی و سیاسی‌شان نمایندگی کند؟ مشکل دیگر را من در هزینه‌های زیاد نهاد سلطنت می‌بینم: در جمهوری نمایندگان مردم حقوق تنها رئیس جمهور را برای مدت چهار سال تعیین و تأمین می‌کنند، دیگر تأمین مالی و هزینه‌ی زندگی فک و فامیل آن ارتباطی به مردم و نمایندگان آن ندارد، در حالیکه در سلطنت افراد بسیار بیشتری از دربار در حوزه‌ی مزدبگیران دولت قرار می‌گیرند، بدون اینکه وظیفه‌ی مشخصی داشته باشند و کاری را برای عموم انجام دهند. در ضمن کم نیستند تعداد کسانی که به استناد به گذشته‌ی استبدادی نظام سلطنت در ایران و عدم وجود سابقه‌ی دمکراسی مقید شدن شاه به قواعد دمکراتیک را اگر نه غیرممکن، اما بسیار مشکل می‌دانند. آری، همه‌ی اینها و بسی بیشتر از دمکراتیک‌تر بودن نهاد جمهوری به نسبت نهاد سلطنت حکایت دارند.

۳. با این وصف معتقدم که آنچه که فوقاً گفته شد را بطور مجرد و مطلق نبینیم. شاید صحیح باشد بین **نظام سلطنت** و **نهاد سلطنت** تفکیک قائل شد. نظام پیشین ایران یک نظام سلطنتی بود، چون شاه در همه‌ی عرصه‌های حیات سیاسی جامعه، از پایتخت تا ده کوره‌ها، نقش تعیین‌کننده و مستبدی داشت، اما در کشور دمکراتیک و فدراتیوی چون بلژیک نمی‌توان از نظام سلطنتی سخن به میان آورد، چرا که در آن سلطنت تنها یک نهاد سمبلیک است که به مانند مثلاً نهاد ریاست جمهوری آلمان تنها نقش «تشریفاتی» و نمایندگی کشور را برعهده دارد و در سیاست روز دخالت ندارد. لذا نه هر کشوری که در آن نهاد ریاست جمهوری وجود داشته باشد، نظام آن جمهوری است و در

هر کشوری که سلطنت وجود داشته باشد، نظام سلطنتی است. نظام سیاسی فرانسه را نظام جمهوری می‌خوانند و اما نظام سیاسی آلمان را پارلمانی. این امر در مورد وجود نهاد پادشاهی نیز صدق می‌کند. بسیاری از کشورها با نهاد سلطنت را نیز کشورهای پارلمانتاریستی می‌نامند، چون که در آنها تعیین‌کننده‌ترین نهاد پارلمان است و نه پادشاه.

۴. من در بالا گفتم که جمهوری خواه نیستیم، یعنی نظام جمهوری گونه‌ی مثلاً فرانسه را در ایران با عنایت به تنوع ملی - قومی آن نمی‌خواهیم. در فرانسه رئیس جمهور از سوی مردم انتخاب می‌شود و از اختیارات زیادی برخوردار است، از جمله تشکیل حکومت. این نوع از ساختار حکومتی که تمرکز و تراکم را با خود می‌آورد، در ایران محکوم به شکست است. در کشوری چون ایران تنها نظامی دو پارلمانی متضمن دمکراسی تفاهمی و تأمین مطالبات برحق خلقهای ایران در امر خودحکومتی و دخالت در امور کشوری و منطقه‌ای خود می‌باشد: مجلس نخست یا پارلمان فدرال از نمایندگان شهروندان کشور تشکیل می‌گردد و مجلس دوم از نمایندگان ایالتها و مناطق و ملیتهای ساکن کشور که من آن را شورای فدرال می‌نامم. وظیفه‌ی مجلس اول تشکیل حکومت از میان اکثریت خود، تصویب قوانین و اعمال کنترل و نظارت بر دولت است. وظیفه‌ی شورای ایالتی نیز باید قبل از هر چیز نمایندگی دولتهای ایالتی در سطح کشور، در نظر گرفتن منافع و علایق آنها در قوانین کشوری و بدین گونه اعمال کنترل بر قوه‌ی مجریه و مقننه است. بنابراین همه قوانین اصلی کشور باید قبل از اجرا از تصویب شورای فدرال بگذرند. چنین مکانیسم دوگانه‌ای در نظام جمهوری که در آن رئیس جمهور بسیار نیرومند می‌باشند و پارلمان و ایالتها و استانها بسیار ضعیف هستند، پیاده‌شدنی نیست. خوب چنانچه مکانیسم پارلمان دوگانه برایمان اهمیت داشته باشد و دست رد به سینه‌ی تمرکز و تراکم و انحصار قدرت بزنیم، نباید موافق نظام جمهوری باشیم. و اگر جمهوری تنها بعنوان یک نهاد تشریفاتی مد نظر باشد و این نقش را نهاد سلطنت نیز بتواند برعهده بگیرد، چرا باید به هر بهایی و تحت هر شرایطی موافق جمهوری و مخالف سلطنت بود؟ لذا به نظر من موضع‌گیری پراگماتیستی «کنگره‌ی ملیتهای ایران فدرال» که برای تحقق یک نظام غیرمتمرکز و فدرال در ایران مبارزه می‌کند، بسیار اصولی و دوراندیشانه می‌باشد.

۵. طبیعی است که این موافقت، تنها یک موافقت اصولی و مشروط است و به مثابه‌ی چک سفید نمی‌باشد. اشخاص و جریاناتی که خود را «مشروطه‌خواه» می‌نامند و می‌خواهند رضایت تشکل نامبرده و احزاب متعلق به ملیتهای ایران را برای ابقای نهاد سلطنت بدون استبداد و دیکتاتوری جلب کنند، باید:

- از باورهای شوونیستی منتسب به آنها بطور شفاف فاصله گرفته،
- واقعیت وجودی ملیتهای متفاوت ایران را بپذیرند،
- ضرورت تحقق حق تعیین سرنوشت سیاسی داخلی آنها در شکل حکومتهای ایالتی را رسماً اعلام دارند،
- حق مشارکت آنها در اداره‌ی کل کشور مثلاً در شمایل شورای فدرال را بپذیرند،
- با برچیدن هرگونه امتیاز و انحصاری برای گروه قومی، ملی، زبانی، دینی، مذهبی و سیاسی معین (من جمله با اجباری بودن و "رسمی" بودن تنها یک زبان و دین و مذهب) موافقت کنند.

همانطور که ملاحظه می‌شود، برخورد به مقوله‌ی جمهوری یا پادشاهی، نه ایدئولوژیک، بلکه از زاویه‌ی رعایت اصول دمکراسی تفاهمی و توافقی در کشور چند ملیتی، برقراری یک نظام فدراتیو و تأمین منافع ملی خلقهای ایران می‌باشد - نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر. و اگر این مهم در نظام پارلمانی با نهاد سلطنت میسر باشد، با آن به صرف وجود این نهاد غیرانتخابی مخالفت نخواهد شد. اما پاسخ قطعی در این راستا منوط به مصالحه و دگردیسی بیشتر آنها در قبال حقوق ملیتهای ایران و به ویژه پذیرش اصول فوق می‌باشد.

۶. من حتی طرفدار این هستم که با طرف مشروطه‌خواه پلاتفرمی بعنوان مبنای قانون اساسی ایران فدرال آینده تدوین و علنی شود؛ پلاتفرمی که در آن این حقوق تصریح شده باشند. همچنین باید در مورد گزینه و آلترناتیو برای حالتی که این امر میسر نشود نیز با صراحت گفتگو شود و به این پرسش پاسخ داده شود که خوب تکلیف چیست اگر برقراری یک نظام فدراتیو (با نهاد جمهوری یا پادشاهی) میسر نگردد. من طرح حق تعیین سرنوشت برونی، یعنی جدایی از مجموعه‌ی کشوری ایران، در صورت رد فدرالیسم، را نه تنها منتفی نمی‌دانم، بلکه حتی اجتناب‌ناپذیر نیز می‌دانم. پیام شفاف به طرف مقابل این است که چنانچه می‌خواهید چهارچوب جغرافیای سیاسی و بین‌المللی کنونی ایران باقی بماند، باید نظامی در آن برقرار گردد که در آن به استعمار داخلی و تبعیض وسیع ملیتهای درون آن پایان داده شود و این تنها در یک نظام دمکراتیک فدراتیو میسر است. بنابراین این فدرالیسم و پارلمانتاریسم است که برای مردم غیرفارس ایران و به ویژه «کنگره‌ی ملیتهای ایران فدرال» اولویت و اهمیت درجه اول دارد و نه فی‌الغالبه نهاد جمهوری یا پادشاهی. به هر حال، آنچه که این کنگره منطقی و اصولاً نمی‌تواند بخواهد جمهوری یا پادشاهی به مثابه‌ی نظام حکومتی می‌باشد.

آلمان فدرال،

۲۳ ژانویه ۲۰۰۹ - ۴ بهمن ۱۳۸۷